

میرزا محمد رضا کلهر

(۱۳۴۵ - ۱۳۱۰ قمری)

یکی از مشاهیر خوشنویسان و از استادان مسلم خط نستعلیق در این قرن اخیر بلاشبه مرحوم میرزا محمد رضای کلهر است که این خط را چنان بیخستگی و محکمی نوشته و در تحسین و تزیین آن کوشیده است که در این راه ثالث میرعلی هروی و میرعماد سیفی قزوینی شده بلکه بسلیقه و تشخیص بعضی از استادان فن از پاره‌ای جهات بر این دو تن استاد مبرز نیز تقدم فضل پیدا کرده است.

میرزا محمد رضا اصلاً از ایل کرد کلهر کرمانشاهان است و او ابتدای جوانی را مثل سایر افراد این ایل بسواری و تیراندازی و کرفتو فر سر می‌کرده بهمین جهت مردی صحیح المزاج و قوی هیكل و تنومند بار آمده و در یکی از این کرفتو فرها زخمی برداشته و بر اثر این اصابت یکی از دو گوش او از شنوائی افتاده بوده است. پس از گذراندن ایام جوانی باین شکل شوق مشق خط وجود او را فرا گرفته و بتعلم نزد میرزا محمد جوانساری شاگرد آقا محمد مهدی طهرانی از استادان مشهور نستعلیق پرداخته لیکن چون استعدادی فوق استادی استاد داشته متوجه مقاماتی بالاتر شده و بمشق کردن از روی خطوط اصلی استادان قدیم مخصوصاً میرعماد قزوینی اشتغال ورزیده و برای این کار بقزوین و اصفهان سفر کرده چنانکه یک قسمت از ایام جوانی او بمشق کردن از روی کتیبه سردر یکی از حمامهای قزوین و کتیبه قبر میرفندرسکی در اصفهان که هر دو از بهترین نمونه‌های خط میرعماد است گذشته مخصوصاً از روی کتیبه قبر میرفندرسکی که متضمن غزل معروف حافظ است بمطالع :

روضه خلد برین خلوت درویشانست مایه محتشمی خدمت درویشانست

مدتها مشق میکرد و با صلاح خطاطان چربه آنرا برداشته بود و همراه داشت و آنرا بهترین سرمشقای خود میشمرد.

پس از آنکه مرحوم میرزای کله‌ر در نوشتن نستعلیق استاد مسلم زمان خود شد و آوازه شهرتش بگوش مردم دور و نزدیک رسید ناصرالدین شاه او را بحضور طلبید تا پیش او مشق کند چنانکه گاه گاهی از راه تفنن از روی سرمشق های او مینوشت سپس دستور داد که مرحوم میرزا در اداره انطباعات قبول عضویت کند اما میرزا از آنجا که مردی بلند همت و با مناعت و آزادمنش و بی نیاز بود و جز بهنر بهیچ چیز عشق و علاقه نداشت زیر این بار نرفت و بهمان قانع شد که هر وقت مایل باشد برای اداره انطباعات که زیر دست محمد حسنخان صنیع الدوله (همان اعتماد السلطنه) کتابت کند و اجرت آنرا بگیرد. اعتماد السلطنه خود در کتاب المآثر والا تاردر احوال مرحوم میرزای کله‌ر چنین مینویسد :

« هنوز از دیوان اعلی راتبه نخواست و جرایه نگرفته است و برگ و ساز معاش همی از اجرت کتابت میکند و بهنر بازو و حاصل سر پنجه خویشتن روزگار می گذراند »

تنها موقعیکه میرزای کله‌ر تا حدسی حاضر شد که جزء دستگاه دولتی باشد در سال ۱۳۰۰ قمری بود که در سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان (از پنجم شعبان تا هشتم ذی الحجه ۱۳۰۰) شرکت نمود و بعلمت شوقی که باین سفر و زیارت آستان قدس داشت ملتزم رکاب بودن را بمیل تمام پذیرفت چون قرار شده بود که در اردوی ناصرالدین شاه در طی راه روزنامه ای بخط نستعلیق و بچاپ سنگی بطبع برسد و برای این کار اعتماد السلطنه تمام لوازم چاپ را با اردو همراه برداشت ، نوشتن نسخه اصلی این روز نامه که نام آنرا « اردوی همایون » گذاشتند ، بمرحوم میرزای کله‌ر محول گردید .

میرزا انجام این تکلیف را بذوق و شوقی تمام تعهد کرد و باین ترتیب در هر منزل شماره ای را که باید بطبع برسد مینوشت و گماشتگان اداره انطباعات آنرا بچاپ میرساندند .

از اردوی همایون، که روزنامه‌ای بود هفتگی بقطع يك و ورق و دارای هشت صفحه مجموعاً دوازده شماره انتشار یافته. شماره اول آن در یکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۰۰ در دماوند منتشر شده و شماره دوازدهم یعنی شماره آخری در یکشنبه دوازدهم ذی‌الحجه از همین سال در خاتون آباد پنج فرسنگی طهران. این روزنامه مجانی بوده و بهمرهان اردو و بعضی از مردم طهران داده میشده است.

روزنامه اردوی همایون از آن جهت که مرحوم میرزای کلهر آنرا از سر شوق مینوشته یکی از بهترین نمونه‌های خطوط چاپی اوست. برای آنکه نمونه‌ای از خطوط چاپی میرزا بدست داده باشیم صفحه اول از شماره اول از این روزنامه را در اینجا عیناً نقل میکنیم.

مرحوم میرزای کلهر مردی بود بسیار پاکدامن و هنردوست و پاکیزه سیرت و مهماندوست و بی اعتنا بدنیا و تعینات آن. بهنر خود عشقی خاص داشت و پیوسته کار میکرد و قطعاتی را که مینوشت اگر توهم میکرد که حرفی یا کلمه‌ای از آن درست از آب در نیامده بهیچ قیمت بدست هیچکس نمیداد و آنها را پاره یا سیاه میکرد و با اینکه بسیار تنگدست و در سایه قناعت میزیست هر چه داشت با دیگران میخورد و اگر بفدای روز خود اطمینان داشت ممکن نبود که واردین بخانه خود را طعام نخورده از آنجا مرخص کند.

مرحوم میرزای کلهر در وبای عام طهران که در سال ۱۳۰۹-۱۳۱۰ هجری قمری بی باکانه از مردم این شهر کشتار کرد باین مرض مبتلی گردید و در آن ایام وانفسا که هیچکس بهیچکس نمیرسید مرحوم جنت مکان حاج شیخ هادی نجم آبادی (۱۲۵۰-۱۳۲۰ قمری) که علماً و اخلاقاً از مفاخر قرن اخیر ایران بوده بتوسط جمعی از خواص اصحاب خود بکار غسل و کفن و دفن اوقیام نمود و جنازه آن مرحوم را بقبرستان محله حسن آباد (محل اطفاغیه حالیه که پس از ویران شدن آن گورستان بجای آن بنا شده) انتقال داد و در آنجا بخاک سپرد. وفات مرحوم میرزا در روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۱۰ قمری بسن شصت و پنج اتفاق افتاده ۱.

مرحوم میرزای کلهر شاگردان بسیار داشت، ماهرترین ایشان مرحوم حاجی

مهدی اصطبل مازندرانی و مخدومی جناب آقای آقا مرتضی نجم آبادی فرزند مرحوم حاجی آقا محمد و برادرزاده مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و جناب آقای میرزا عبدالله خان مستوفی گرگانی است. يك قسمت عمده از اطلاعات نگارنده در این مقاله مقتبس از تقریرات شفاهی آقای آقا مرتضی نجم آبادی مدظلّه و نوشته های جناب آقای مستوفی است که ذیلاً نقل میشود.

آنچه از آثار هنری مرحوم میرزای کلهر بجا مانده غیر از يك عده قطعه و سطور که در مجموعه های خصوصی هنر دوستان طهران مضبوط است يك مقدار روزنامه ها و کتب چاپی است که مرحوم میرزا آنها را بمیل خود یا بتشویق دیگران نوشته و در طهران بچاپ سنگی بطبع رسانده اند. فهرست این نوشته های مرحوم میرزا که بچاپ رسیده از این قرار است:

۱ - قسمت مهم روزنامه شرف،

۲. دوازده شماره روزنامه اردوی همایون،

۳ - سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان،

۴ - کتاب مخزن الانشاء که منتخبی است از منشآت يك عده از منشیان و مرحوم

میرزا خود در انتخاب آنها دخالت داشته است -

۵ - کتاب فیض الدموع تألیف میرزا ابراهیم نواب طهرانی که در سال ۱۲۸۶

در طهران بچاپ رسیده ،

۶ - کتاب منتخب السلطان که آنرا ناصرالدین شاه از اشعار حافظ و سعدی

انتخاب کرده و مرحوم میرزا بخط خود نوشته است ،

۷ - رساله غدیریه ،

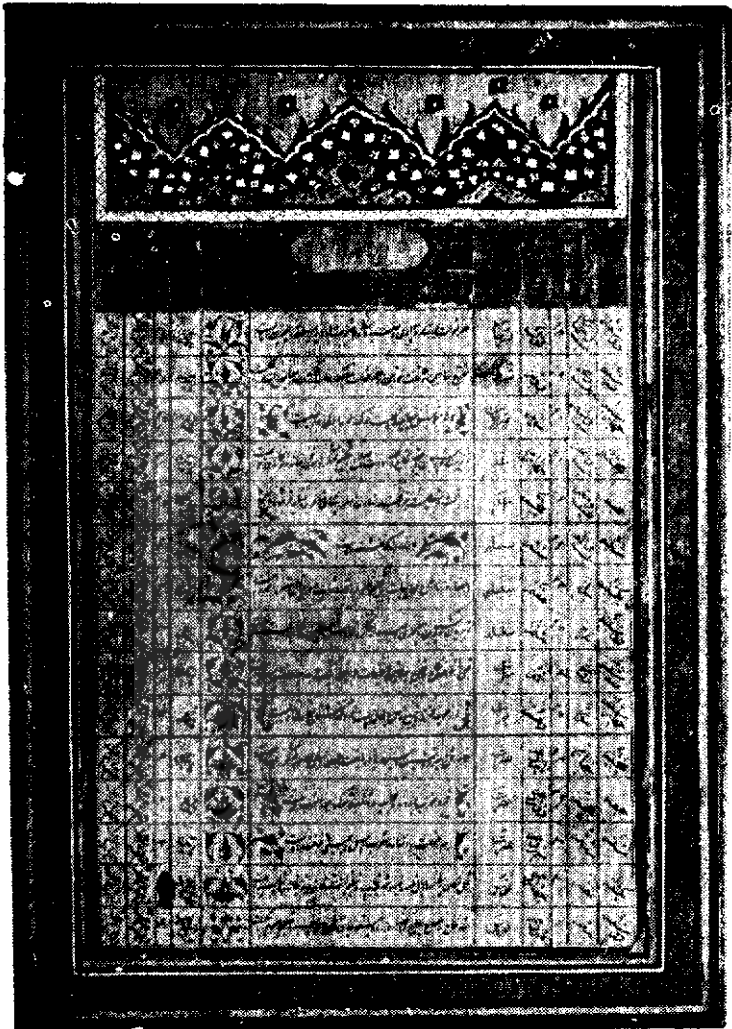
۸ - بعضی قسمتها از سفرنامه کربلای ناصرالدین شاه ،

۹ - نصایح الملوك ،

۱۰ - مناجات خواجه عبدالله انصاری ،

۱۱ - قسمتی از یکی از چاپهای کلیات قآنی که آنرا مرحوم میرزا در ایام

تازه کاری و جوانی خود نوشته است .



يك صفحه از يك تقويم خطي بخط ميرزا (ملك آقاي آقا مرتضی نجم آبادی)

بعد از این شرحی که تهیه آن برای توضیح احوال مرحوم میرزا محمد رضای کلهر فراهم گردید اینک میپردازیم بقل تفصیلی که جناب آقای میرزا عبدالله خان



دوره ششم شمیرستان هفتم چهار ساعت نبرد با دشمن نبرد شکست شده اعلام نمود که در کربلا
سوره حضرت شام و صاحبان خداوند که پیش از نبرد نبرد فرزند خراسان زیارت شده بودند
حضرت شام از سلام نه علیه السلام و از جمله با هم و از سایر نبردها که شام از نبرد شرف و از جمله
پرو و کربلا حضور خداوند الهی با حضور نقاب و انانیت الهی بر کربلا در بر روی و از جمله
صف کشید از زمان حضور در کربلا که در شام شرفی که در کربلا در کربلا در کربلا
و عساکری که در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا
فرمان خواست بود تا بگذرد که آن حضرت با خون شریف فریاد خواندند که در کربلا در کربلا
فرموده قبح رسیده ششم با میان حال روان شرح حصار که مخالفه دیوان کربلا و سپهر و میرزا محمد رضا
بشود است شده در اینجا بعضی از کار بر میان شرفی که ای سارک کرده و جاب نامی نام میرزا محمد رضا
بزرگ حصار حضور در کربلا شرفی که در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا
نبرد شده در اینجا نامت فرموده بعضی از شرفی که در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا
با یونان رسال شده بود از کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا در کربلا

صفحة اول از شماره اول اردوی هون

مستوفی گر کانی از شاگردان آن مرحوم راجع باین استاد در کتاب بسیار نفیسی که در شرح حال خود و اجداد خویش نوشته اند. این کتاب بسیار شیرین که مملو از اطلاعات و حکایات و نواد و لطایف مربوط بتاریخ یک قرن و نیم اخیر ایران است یکی از نفایس کتبی است که در زمان ما تألیف یافته ولی تا کنون بزور طبع آراسته نگردیده است.

مؤلف محترم آن از راه لطف بما اجازه داده‌اند که این قسمت را از آن نقل کنیم و امیدواریم که در آینده با اجازه ایشان فقرات دیگری از این تألیف گرانبها را که بانشائی شیرین و ساده نگاشته شده با اجازه مؤلف محترم آن برای تمتع و استفاده خوانندگان خود منتشر سازیم. پس از عرض تشکر از جناب آقای مستوفی آنچه را که معظم له در باب مرحوم میرزای کلهر مرقوم داشته‌اند عیناً نقل میکنیم:

«چنانکه سابقاً هم اشاره کرده‌ام برادرم آقا میرزا رضا نزد میرزای کلهر مشق میکرد و خیلی خوب مینوشت ماهم مایل بودیم نزد این استاد مشق کنیم، با آقا داداش متوسل شدیم، ایشان روزی بمنزل میرزا رفته میل خود را بتمدید دور مشق اظهار کردند و ضمناً اسمی هم از ما بردند، میرزا حاضر شد برای مشق دادن بمنزل ما بیاید.

خانه میرزا نزدیک تکیه دباغخانه سنگلج بود هفته‌ای دو روز حسن جلودار برادرم دو تا اسب دنبال میرزا میبرد و او را سوار کرده بمنزل ما می آورد و در زیر زمین بیرونی از صبح مجلس مشق دایم میشد. آقا میرزا از ضاوماد و نفر در خدمت میرزا مشغول مشق بودیم، دوسه ماهی گذشت، میرزا یک روز بی دلیل از آمدن سر وازد، برادرم نزد او رفت و چون زمینه خلق و خوی میرزا در دستش بود میدانست اصرار بخارج او نمیرود، بمیل او رفتار کرده قرار گذاشت ما بمجلس مشق میرزا برویم. از این روز بعد هفته‌ای دو مرتبه بعد از ظهرها سوار شده بمنزل میرزا میرفتیم و در حدود نیم ساعت بغروب مانده اسب می آوردند و بر میگشتیم.

در خیابان جلیل آباد گوشه شمال غربی جلو خان عضدالملک کوچه هائی از مشرق بمغرب امتداد داشته که بمحله سنگلج میرفت، در این کوچه جز یک در بسته‌ای که در اندرونی عضدالملک بود و فلزها آراسته‌ای داشت باقی خانه‌ها محقر و بعضی خرابه بود، در آخر این کوچه بوسیله یک پیچ هفت هشت ذرعی که بسمت جنوب میرفت این کوچه را بکوچه میرزا زکی منتقل میکرد.

این کوچه هم مثل کوچه قبل از شرق بغرب امتداد داشت. خانه‌های این کوچه اعیانی تر و چند دکان هم داشت، منتهای این کوچه بسمت شمال می پیچید، در ضلع شرقی این کوچه آخری خانه‌ای بود متعلق بمیرزا رضاقلی و میرزا آنرا بامی دو تومان اجاره

کرده بود. این خانه برخلاف خانه‌های اعیانی شهر در سمت شمال بنا می‌نداشت، یک‌سه قسمتی با دو ایوان جلو دو اطاق جنبین و یک اطاق شاه نشین دار در وسط بنای مغرب را تشکیل میداد و سه اطاق در سمت مشرق و در سمت جنوب هم مطبخ و آب انبار داشت، مدخل خانه راهرو باریکی بود که در پهلوئی اطاق اول سه قسمتی سمت مغرب واقع و واردین را بصحن حیاط دلالت میکرد و از این راهرو دری هم با اطاق اول که محل مشق تابستانی و بهاری بود داشت شاگردان بدون اینکه بحیاط کاری داشته باشند باین اطاق وارد میشدند. اطاق کاهگلی و دیوار سمت کوچه آن نمناک و چند بار برای جلو گیری از رطوبت بنا می‌در و دیوار شده بود با وجود این آثار خوردگی و رطوبت در دیوار تا نزدیک طاقچه هویدا بود. در یک گوشه حصیر شیرازی افتاده در گوشه دیگر گلیم افکنده بودند. در محل آبرومند اطاق یک نمد آهکی افتاده روی آن یک فرش کرباسی که از روز خرید رنگ صابون ندیده بود گسترده بودند و این روفرشی برای آن بود که تراشه‌های قلمهائی که میرزا میتراشید بنمید نچسبید و با این همه تمام اطاق مفروش نبود. در زمستان مجلس مشق ما از این اطاق با اطاق کوچکتر که در قسمت شمالی ضلع شرقی حیاط بود منتقل میشد و این اطاق خشک و سفید کاری بود ولی از روزی که ساخته شده بود تعمیری از آن نکرده بودند.

حیاط ده دوازده ذرع طول و هفت و هشت ذرع عرض و در سمت شمال و آفتابگیر حوض و برسم معمول دو باغچه و خرندهائی داشت. این حوض شکسته همیشه بقدر نیم ذرع سرش خالی و آب سبزرنگی تا کمر حوض را پر کرده بود از مرور دهور فرش حیاط که اولش نظامی بوده بسقط فرش تبدیل یافته و باغچه ها تراز شده و سالها بود که رنگ بیل ندیده بودند. ده بیست مرغ در این حیاط در گردش بودند و با نوکهای خود ملاط سقط فرشها را میکاویدند. در این باغچه یکی دو جا ته کوزه با لولین شکسته‌ای را در زمین چال کرده و در آن آب میریختند که مرغها لامحاله تشنگی نکشند.

میرزا کوزه قلیان لب برینده‌ای داشت مقداری ارزن و گندم در آن بود که گاهی که از اطاق بیرون میرفت خود متصدی دانه دادن مرغها میشد و هر وقت از

اطلاق بحیاط میرفت مرغها دور او را احاطه میکردند و گاهی که میرزا از رفتن بحیاط غفلت میکرد مرغها بایوان آمده مثل دم دکان نانوائی و بازارچه فروشی و سقطفروشی و سیگاری این دو سال اخیر داد و فریاد راه می انداختند. گاهی بعضی از مرغها که تخم کرده بودند باطاق میرزا آمده بوجود آمدن شاهکار خود را در آنجا اعلان میکردند بعضی که خیلی جار و جنجال مینمودند میرزا از توی اطلاق میگفت: «تخم کردی، خوب کردی، و گاهی اتفاق می افتاد که همین تفقد میرزا حیوان را متقاعد کرده از داد و فریاد زیاد دست بر میداشت.

میرزا لباس راسته و بر روی لباس عبائی می پوشید، يك چشمش بیچیدگی کمی داشت، قدش متوسط با ریش نوک دار قرمز، سر را تماماً میتراشید و تا از خانه بیرون نمیرفت لباس رو نمیپوشید، در تابستان با پیراهن و زیر جامه و در زمستان نیم تنه برك و پوستینی علاوه میکرد. در موقع مشق يك دوشکچه ای دولا کرده زیر ران چپش میگذاشت. روی کاغذ صابون خشک میزد و میگفت این عمل موجب نرمی کاغذ و آسانی گردش تلم بر روی آب میشود، ضمناً در میان خط سیاهی بر روی کاغذ گلهای مدوری ایجاد میکرد که خالی از زیبایی نبود.

میرزا سگی با اسم شنگول داشت، جای این سگ اکثر پشت در خانه بود، بمجرد اینکه دست بدر میخورد صدای پارس شنگول بلند میشد، اگر در باز بود شنگول مانع ورود غریبه بخانه میشد تا بالاخره یکی از اهل خانه می آمد و او را بمقصد میرساند. در این وقت سن میرزا بین پنجاه و شصت بود. از زن سابق خود دختر شانزده ساله ای با اسم برجیس داشت، بعد از آن زن دیگری گرفت. از این زن هم يك دختر چهار پنج ساله با اسم هذرا و برادرزنی با اسم رضا قلی داشت و تمام اهل خانه بیش از چهار نفر و يك دختر بچه نبودند، با این همه گاهی اتفاق می افتاد که با وجود ارزانی آن دوره تا دو ساعت بعد از ظهر این خانواده نهان نخورده بودند، گاهی میرزا میگفت مادیشب از بی پولی پلو خوردیم بعد توضیح میداد که قصاب و نانوا نسیه نمیدهند ولی مشهدی زکی بقال سرگذر با ما نسیه کاری دارد، پول نبود نان و گوشت بخیریم از بقال برنج و روغن و هیزم نسیه آورده پلو خوردیم.

درآمد میرزا از مجلس مشق بود که از هر شاگردی يك تومان ماهیانه میگرفت منتهی بهای پنج شش تومان میرسید و از دوسه خانه‌ای که برای مشق دادن میرفت منتهی هفت هشت تومان عایدی داشت، از چاپ نویسی هم ماهی سه چهار تومان عاید میکرد بطوریکه سر هم رفته در آمد میرزا بیش از ماهی پانزده منتهی



این سطر که بعنوان سر مشق بقلم جلی نوشته شده بقرار تقریر شفاهی حضرت مخدومی آقای آقا مرتضی نجم آبادی آنرا مرحوم میرزای کلهر مخصوصاً برای معظم له نوشته‌اند. آقای آقا مرتضی میفرمایند که: «وقتی يك عده پوستین بخدمت مرحوم حاج شیخ هادی آورده بودند تا آن مرحوم آنها را بین اهل استحقاق تقسیم کند و آن مرحوم نیز چنین کرد. میرزا که بر این امر اطلاع یافته بود بمن گفت که خوب بود آقای حاج شیخ هادی یکی از آنها را هم بمن مرحمت میکردند. من این کلام را بمرض مرحوم حاج شیخ هادی رساندم، آن مرحوم پوستینی را که خود در برداشت بمن داد و گفت برای میرزا ببر و من بردم، فردا صبح که برای مشق بخدمت میرزا رفتم این يك سطر را که قبلاً نوشته بود بمن داد و گفت فرزند این هم خلعت بهای تو.»

هیجده و ندرهٔ بیست تومان نبود و با این در آمد زندگی میکرد. در زندگی تفننی جز چای دیشلمه نداشت خیلی سابقه یا سفارش و واسطه و توصیه لازم بود تا میرزا شاگرد جدیدی بپذیرد و در این وقت جز بخانهٔ میرزا محمد علیخان معاون المملک پسر میرزا عباس خان قوام الدوله برای مشق دادن احمد و محمود پسرهای او و عبدالله خان کشیک چی باشی و گاهی هم بخانهٔ ما جای دیگر برای مشق دادن میرفت.

یکی از چاپ نویسهای میرزا روزنامه شرف بود، آنها که مجموعه این روزنامه مصور را دارند اگر دقت کنند می بینند که گاهی بخط دیگریست، سبب آن سر وازدن میرزا از نوشتن روزنامه است که گاهی بدون هیچ دلیل از کتابت این روزنامه استنکاف میکرد تا بالاخره بقول خودش آقای میرزا فروغی (میرزا محمد حسین ذکاءالملک) مجدداً با هزار زحمت او را وادار بکار میکرد.

خط میرزای کلهر خیلی کم است و اگر چاپ نویسهای او نبود شاید شیوه خاص او در نستعلیق که امروز معمول و متداول شده است از بین رفته بود. کتابهایی که با مرکب چاپ نوشته است یکی مخزن الانشاء است که بدستور و خرج حاجی میر محمد صادق خونساری چاپ شده و در جمع آوری مراسلات این کتاب سلیقه خود میرزا هم مداخله داشته است، دیگری سفر نامه های مشهد ناصرالدین شاه است که سفر اول را در راه نوشته و چاپ کرده اند، دیگر روزنامه شرف و چند کتاب کوچک دیگر است.

امروز شیوه او در نستعلیق از شیوه میر عماد جلو افتاده و تمام گساورهای نستعلیق از روی خط اوست که خطاطهای بعد از روی کتب چاپی خط او اقتباس کرده اند، عمادالکتاب یکی از وسائل انتشار این شیوه بود که با اینکه نزد میرزای کلهر شاگردی نکرده بود بوسیله همین کتب چاپی شیوه او را اخذ کرده و خوب مینوشت. میرزا زین العابدین شریف قزوینی (ملک الخطاطین) یکی از شاگردهای میرزا بود که هم مشق میداد و هم کتابت میکرد. دیگر از شاگردهای مشاق و خطاط او سید محمود معروف بصدرالکتاب بود ولی این دونفر با اینکه از شاگردان میرزا بودند باندازه عمادالکتاب موجب انتشار شیوه او نشده بخوبی او ننوشته اند.

ایرانیان بعد از آنکه از تحت حکومت عرب خود را خلاص کردند چون خط قدیم را بالمره فراموش کرده بودند در همان خط عربی سلیقه های صنعتی خود را وارد کردند و در این صنعت هم مثل اکثر علوم و صنایع اسلامی از همه ملل اسلام

جلو افتادند، خط نلث را برای کتیبه نویسی و نسخ را برای کتابت و نستعلیق را برای فرامین و احکام و رقاع را برای رقعہ نویسی و طغرارا را برای عنوان و سرفصل نویسی اختراع کردند و سایر ملل اسلامی هم با آنها تآسی جستند. پدران ما فقط باینکه استاد خطوط مسلمانانی باشند قناعت نکرده ب فکر افتادند که برای نوشتن فارسی خط خاصی داشته باشند بالاخره موفق باختراع خط نستعلیق و اختیار گردیدند. مثل همه چیز این خط هم در ابتدای اختراعش قواعد مضبوط معینی نداشت، میر علی کاتب قواعدی برای آن نوشت و میر عماد آن قواعد را اخذ کرد و سلیقه های خاصی بر آن اضافه نمود و رساله ای با اسم آداب المشق نوشت و قواعد خط نستعلیق را مضبوط کرد، از آن زمان بیعد خطاطی نستعلیق هم یکی از شعب صنایع ظریفه گردید ولی هیچکس سلیقه تازه ای در این خط وارد نکرد و همگی از روی خطوط میر عماد مشق میکردند. میرزا رضای کلهر عاشق مشق بود، در شبانروز جز پنج شش ساعتی که صرف خواب و یکی دو ساعتی که صرف خوراک و نماز مختصر میکرد تمام اوقاتش در مشق مستغرق بود، در زمستان بواسطه بلندی شبها و در تابستان بجهت خنکی هوا در تمام سال پیش از طلوع فجر بیدار بود و تا وقت خواب غیر از مشق کاری نمیکرد، وسط روز در تابستان یکساعتی میخوابید و در زمستان ده بیست دقیقه میان نوشتن چرت میزد.

طرز مشق کردنش هم منحصر بخودش بود مثلاً یک هفته مشق دایره میکرد دز گوشه بالای کاغذ دوائر متصل بهم روی کاغذ رسم مینمود، سطر اول که تمام میشد سطر دوم را چنان بسطر اول نزدیک شروع میکرد که فاصله مابین دو سطر دیده نمیشد و همینکه صفحه را تمام میکرد جز حاشیه چند میلی متری تمام صفحه سیاه بود و ندره نقاط میکرسکپی سفیدی باقی میماند. بعد از یک هفته مشق دایره عکس میکرد، سطرها را برخلاف مشق دایره از چپ شروع و براست ختم نموده صفحه سیاهی میساخت. بعد از آن مثلاً یک هفته مشق مد میگرد خطوطی بلندی دوسه سانتیمتر

موازی و پشت سرهم رسم مینمود .

این مشق را بمناسبت صدای قلم به خرت خرت موسوم کرده بود و در مشق خرت خرت آن نقاط نادر سفیدم در روی صفحه نبود و تمام صفحه يك كاسه سیاه میشد. در مشق خرت خرت تاموقعی که قلم روی کاغذ گردش میکرد میرزا نفس را در سینه حبس مینمود بطوری که وقتی مشغول این مشق میشد مثل اینکه کار بدنی سنگینی را انجام میدهد بعد از برداشتن قلم نفس میزد، در تراش قلم هم تصرفی کرده بود، قلم را راست می تراشید و بعد از جانب چپ گوشه ای در میدان قلم ایجاد میکرد بطوریکه در تماس قلم بانوك انگشت سبابه پیچی در اول میدان قلم ایجاد میشد و بهمین واسطه دم قلم قدری موثر بر روی کاغذ قرار میگرفت و بیشتر بفرمان نویسنده بود. پشت مقطع قلم را بر نمیداشت و میگفت قوت قلم در پوست آنست، پوست آنرا که بردارند قلم زودتر کند شده و حاجت بتجدید قط پیدا خواهد کرد. فاق را خیلی کم و کوتاه باز میکرد و حقاً معتقد بود که فاق قلم را شل میکنند و در چاپ نویس موئی هم لای فاق میگذاشت، قلم را با دو انگشت نر و سبابه میگرفت و انگشت میان را تکیه انگشت نر میکرد و همیشه این دو انگشت میرزا پینه داشت که گاهی که مدتی با قلم درشت تر مشق کرده و پینه انگشتها جا دار شده بود اگر میخواست قلم ریز تر بکار ببرد ناگزیر پینه انگشتها را با چاقوی تیزی میگرفت. همیشه با کارد شکاری نوك باریك قلم می تراشید و چنانکه اشاره شد صابون بکاغذ میمالید.

هیچوقت مانند دیدم میرزا کاغذی دست گرفته وسطری بنویسد. شاید تا کنون کسی که خطش بخوبی خط میرزای کلهر روی سنگ چاپ بر گردد نیامده باشد. قلم را که روی کاغذ میگذاشت يك قلم يك كلمه را تمام میکرد و اهل فن میدانند که کمتر کسی است که در نوشتن این قدر قدرت داشته باشد که تمام كلمه را بدون برداشتن قلم از روی کاغذ در بیاورد و در چاپ نویسی این کار یکی از لوازم است و بساین جهت است که خطوط چاپ میرزای کلهر با خطوط غیر چاپش هیچ فرق ندارد، شکسته نستعلیق یا باصطلاح زمان خط تحریر را هم بهمان شیوایی خط نستعلیق مینوشت و

این خط شکسته را از درویش هم بهتر و بامزه تر و محکمتر نوشته است .
 شعر خوب میفهمید و گاهی اشعاری هم میگفت ولی تخلص برای خود فکر
 نکرده بود ، در مجلس مشق خود از سیاست حرف میزد و از رفتار حکومت بدون
 هیچ برده پوشی آنچه را مخالف تصور میکرد نقل مینمود . بزرگترین گناه میرزا
 یوسف صدر اعظم در نظر میرزا درویش بازی او بود . از امین السلطان بی اندازه
 مذمت میکرد و مثل همه کرمانشاهها که کلمه قربان را در موارد محبت و یگانگی
 بیشتر از احترام بکار میبردند با میگفت قربان تمام عادات زشت ناصرالدین شاه که در
 این اواخر از او بظهور رسید از روشی است که این مرد و پدرش با او آموخته اند
 مخصوصاً خیلی از پول دادن بلاعوض امین السلطان باین و آن نقادی میکرد و میگفت
 قربان این مرده همه اهل این کشور را گدا کرده همینطور بکسی هم که معتقد بود
 از مرده یا زنده اسم او را همیشه با احترام میبرد .

سیدی یزدی با اسم سید لطفعلی گاه گاه بمنزل میرزا می آمد ، بین این سید و
 میرزا شوخیهای لفظی زیاد متبادل میشد . میرزا از جوانی های سید لطفعلی و زرنگیهای
 او داستانها داشت از جمله میگفت شخصی موسوم بکریم در گذر سنگلج نانوائی
 داشت ، ترازوداری دکان راهم خودش میکرد که از کم فروشی و تقلب استفاده
 زیادتری بکند . روزی با سید لطفعلی و دوسه نفر دیگر در مدرسه نزدیک باین نانوائی
 بودم ، سید گفت خوبست همین جا نهار بخوریم . بیکی که از همه جوانتر بونه سفارشاتنی
 با پنج قران کهنه داد که نهار تدارک کند ، جوانک رفت ؛ بعد از یک ربع ساعت وحشت
 زده برگشت ، سید گفت بابا این پولها چه بود بمن دادی هر پنج تا بد بود ، خدا پدر
 دکاندار را بیامرزد بد جنسی نکرد و الا اگر مرا بدست عسس میداد چه میکردم
 این پنج قران تمامش قلب است و پنج قران را در دست سید گذاشت . سید نگاهی
 بقرانها کرده گفت یقیناً بدکان کریم رفته بودی ؛ نشانی دکان را که داد معلوم شد سید
 درست فهمیده است ، فوراً از جا برخاست و گفت این نامرد ندانسته است که پولها
 مال کیست که در ضمن بردن انگشت بلب برای تر کردن آن قران را مالش داده خوب

و بد آنرا بسنجد یکی یکی قرانهای خوب را بقرانهای بدی که گوشه لبش داشته عوض کرده و تو را دست خالی روانه کرده است، پاشو برویم من الآن پولها را از او میگیرم. من هم بدم نیامد ملاقات سید را با مشهدی کریم تماشا کنم، همراه سید و جوانک رفتم در دکان، از دور که چشم مشهدی کریم بسید افتاد و جوانک راهم راهش دید بدون هیچ معطلی گفت آقا پول مال شما بود؛ سید گفت آری نامرد تو دست رد بسینه هیچکس نمیگذاری؟ گفت هزار بار عذر میخواهم، پنج قران اصلی را از گوشه لبش خارج کرده بسید داد و دو تانان دو رویه تخمه زده دو آتش ناخنی هم جریمه این بی ادبی خود را تقدیم کرد و با سید بمدرسه برگشتیم.

سید لطفعلی در جوانی از لوطیهای زنجیر کش مشهور و بی باک بزد و از کسانی بود که سوراخ و سنبه هر کاری را خوب بلدند و از همه جا باج می گرفتند بالاخره حکومت او را تبعید کرده و بطهران آمده بود و در این وقت هفتاد سال داشت، خیلی مرد بنده گوی خوشمزهای بود، از کارهای جوانی خود و همدستانش داستانها نقل میکرد، از جمله میگفت یکی از افراد دشته ما با سائیرین نذر بست که لباس خواب فلان اعیان دهنشین را که همیشه عده ای تفنگچی پاسبان داشت بدست بیاورد، اول شب شععی را در طاسی روشن کرد (کبریت شیمیائی در آنوقت بایران نرسیده بود) و سرطاس روی آن گذاشته زیر بغل گرفت و دو فرسخ رفت؛ بوسیله چراغی که تدارک دیده بود کار خود را صورت داده در مراجعت خود برای گم کردن راه این دو فرسخ را پس پس بمنزل برگشت. سید لطفعلی در شناسائی چاقو و سنگ و کاغذ و لوازم تحریر آن روزی بسیار زبردست بود و دست فروشی میکرد و برای میرزا از این قماش لوازم گاهی می آورد.

یک شخص دیگری هم با اسم میرزا محمد هر روز سری بمیرزا میزد، این شخص پیر مردی پنجاه شصت ساله بود، ریشی مورچه پی و جو گندی و جثه کوچکی داشت، میرزا همیشه اسم او را با احترام میبرد، بنظر میرسید که او قوم و خویش زن سابق میرزا بوده است. میرزا محمد در این سن هم گاهی صفحه کاغذی بدست گرفته

بدون اینکه از میرزا تعلیمی بگیرد برای وقت گذراندن مشقی میکرد قلم او از سبابه اش کوتاه تر شده و با نصب کردن چوبی با آخر آن این نقص را رفع میکرد. یکی از شاگردان مشق میرزای کلهر میرزا نصرالله نواده آقا محمد طاهر حكاك بود که بشغل اجدادی خود مشغول بود و تازه نزد میرزا آمده از او تعلیم خط میگرفت، بعضی از شاگرد های میرزا مهرهائی باو سفارش میدادند، میرزا در مهر های سفارشی بمیرزا نصرالله و ترکیب کلمات آن سلیقه های اسلوب خود را بکار میبرد اکثر شاگردهای میرزا مهر های میرزا نصرالله را داشتند بطوری که شیوه خطی میرزا باین وسیله در حكاكی هم وارد شد ولی عمر میرزا نصرالله دوامی نیاورد و بعد از چهار پنج سال در سن متوسط دار فانی را بدرود گفت.

روزی دو نفر جوان بمجلس مشق میرزا وارد شدند که معلوم بود دو برادرند و قبلاً بمیرزا سفارش و توصیه شده اند زیرا بمجرد معرفی نشسته مشغول مشق گشتند این دو نفر میرزا علیخان و میرزا علی اکبر خان پسران میرزا محمدخان و کیل الدوله تبریزی بودند. میرزا محمدخان تازه از تبریز آمده و پیشکار کارهای آذربایجان بود. برادر بزرگتر يك چشمش معیوب بود و با سر تراشیده و قباى راسته درس فقه و اصول میخواند و معلوم بود که پدرش تدارك عامه بسر گذاشتن او را می بیند و او دراز و باریك بود، برادر کوچکتر با زلف و لباس عادی جوانهای وقت و کلفت و کوتاه بود.

میرزا رسم نداشت سر مشق بدهد. چندین مصراع از اشعار را مرتب کوده بود که در آنها کلمات مناسب با قوه مبتدی و متوسط و منتهی وجود داشته باشد و وقتی که میخواست سر مشق را عوض کند با نیش همان قلم خرت خرت نویسی در گوشه صفحه مشق شاگرد مصراع جدید را قلم انداز تر کیب میکرد و بدست شاگرد میداد و از روی آن با قلم درشت روی صفحه سطر را می نگاشت و بنوبت خود نزد میرزا میبرد و تعلیم میگرفت.

میرزا علی اکبر خان که بعدها دبیر السلطان لقب گرفت (همان علی اکبر دبیر سهرابی) روزی موقع عوض کردن سر مشقش بود میرزا بالای صفحه مشق او نوشت:

۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰

«بود آیا که در میکرده ها بکشایند؟»، میرزا علی اکبر خان این مصراع را این طور از کار در آورد: «بود آیا که در میکرده بکشایند؟» میرزا همینکه صفحه مشق را بدستش میدادند رسم داشت نوشته را بصدای بلند میخواند، مصراع را با اثبات کلمه افتاده خواند و گفت: «بود آیا که در میکرده ها بکشایند؟» و پس داد که شاگرد درست نوشته برای تعلیم بیاورد. این بار آقای دبیرالسلطان آینده و دبیر سهرابی آینده تر نوشته بود: «بود آیا که در میکرده را بکشایند؟» میرزا باز شعر را بلند خواند و صفحه را رد کرده گفت: «بود آیا که در میکرده ها بکشایند؟»، درست دقت کنید دفعه سوم که صفحه بدست میرزا رسید و نوشته بود که: «بود آیا که در میکرده ها را بکشایند؟» میرزا بعد از خواندن مصراع باز مصراع را صحیحاً تکرار کرده گفت: «قربان مگر تر کی؟». من تا این او آخر هر وقت مرحوم دبیر سهرابی را میدیدم که در کارهایی که سروکار اداریش با من بود عمداً میخواند سهو کند و مطلب را نفهمد این شوخی مرحوم میرزا را تکرار کرده میگفتم: «قربان مگر تر کی؟» و هر دو برای استاد ترحیم میگردیم.

يك روز يك آخوند چلبیری نزد میرزا آمد، میرزا از او خواهش کرد با رمل طالعی ببیند آخوند از تاریخ ولادت صاحب طالع پرسش کرد میرزا گفت، بعد معلوم شد پریشب خدا بمیرزا پسری داده است و اسم این پسر را محمد علی گذاشته، میرزا بشاید و نشاید، تقویم معتقد بود، بادیب پیشاوری^۱ که در این اوقات برای تصحیح و حاشیه نویسی کتاب تاریخ بیهقی بمنزل (معاون الملك جد آقایان فروهر) میرفت خیلی معتقد بود و اسم او را با تجلیل تمام میبرد. بهلمای طهران جز حاجی آقامحمد نجم

۱ - غرض مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری معروف بادیب از بزرگترین فضلا و شعرای عصر خویش است که بتاريخ نهم تیرماه ۱۳۰۹ شمسی هجری در طهران فوت کرده و تاریخ بیهقی را که او بشویق میرزا محمدعلیخان معاون الملك پسر میرزا عباسخان نوابالدوله وزیر خارجه تصحیح نموده در سال ۱۳۰۷ قمری در طهران بطبع رسانده اند.

آبادی ۱ همو مآبی اعتقاد بود و بساط ایشان را دکان و نان دانی میدانست .
 پدر میرزا رضای کلهر محمد رحیم بیک از سر دسته های سواره کلهر بوده ،
 برادر بزرگتری با اسم نوروز علی بیک داشته که قائم مقام پدر شده . میرزا رضا از
 روی میل و قریحه شخصی بمشق خط راغب بوده و از جوانی نزد آقا محمد مهدی
 که کتیبه ازاره ایوان مسجد شاه طهران بنخط اوست مشق میکرده است . از حرفه
 پدری اسب و شمشیر جوهری و سگ شکاری را خوب میشناخت و بر حسب عادت و
 وراثت سگ شکاری را بسیار دوست میداشت ، در وقت سواری همیشه دست راستش
 را توی جیبش میگذاشت و معتقد بود که اگر دستش آزاد باشد تکان مال دستش را
 از قوت می اندازد .

میرزا خیلی پیش از اینها میتوانست شاگرد داشته باشد و ماهیانه آنها زندگی
 را مرفه تر کند ولی چون این کار وقت زیاد می گرفت و او را از مشق خرت خرت
 باز میداشت قناعت را پیشه کرده و واقعاً بدون اینکه نتیجه ای از این سیاه مشق
 انتظار داشته باشد عاشق مشق بود . من تصور نمیکنم که هیچ خطاطی بدرجه میرزای
 کلهر مشق کرده باشد بهمین جهت پایی اینکه اثر زیادی از قطعات و کتاب خطی
 از خود باقی بگذارد نبود و اگر چاپ نویسی نمیکرد شیوه مخصوص او منتشر نشده
 بود و مقالی را که فعلاً دارد البته حائز نیگشت و این شیوه از بین میرفت .

اشخاصی که در صنایع ظریفه خیلی مستغرق شده اند و از راه عشق دنبال این
 قماش کارها میروند بواسطه فرورفتگی در خود و نپرداختن بسایر شعب زندگی
 اخلاق عجیب پیدا میکنند ولی میرزای کلهر با اینکه هیچکس بقدر او کار و حرفه
 خود را دوست نداشته و شب و روز همش مصروف سیاه مشق بی نتیجه بود جز
 گاهگیری بی دلیل چیزی برخلاف عادت از او دیده نمیشد و از سایرین بعضی چیزها
 شنیده شده است که واقعاً حیرت آور است .

تا اینجا بود شرحی که جناب آقای مستوفی در کتاب شرح حال خود و خاندان
 خود راجع بمرحوم میرزا محمد رضای کلهر نوشته اند .

۱ - یعنی برادر بزرگتر مرحوم حاجی شیخ هادی که در ۱۲۳۶ متولد و در ۱۳۰۳

قمری مرحوم شده و این مرحوم که از اجله علمای متو رع طهران بوده پدر مخدومی آقای
 آقا مرتضی نجم آبادی است که در طی این مقاله بایشان اشاره شده است (یادگار)